



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



10 می 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

قابل توجه محترم جناب باری جهانی

(قسمت چهاردهم)

اگرچه امروز میخواستیم قسمت چهاردهم و آخر سلسله مقالات خود را تحت عنوان "قابل توجه جناب باری جهانی" با یک نتیجه گیری از مباحث مربوطه به پایان برسانیم، اما نوشته اخیر جناب جهانی صاحب تحت عنوان "تیوری کانسپیراسی یا عقیده طرفداری از موجودیت دسیسه" که بطور کل در ادبیات امروزی بنام "تیوری توطئه" مسمی شده است، نظرم را جلب کرد که باز هم تکرار مکررات بود.

اینجانب قبلاً در قسمت سوم سلسله مقالات فوق الذکر به این سؤال که چرا بررسی رویداد قتل امیرحبيب الله خان بعد از گذشت تقریباً یک قرن هنوز هم مطرح بحث میباشد و این قتل چه فایده و حاصلی برای انگلیس ها داشت، توضیحاتی بعرض رسانید و چون جناب جهانی صاحب این موضوع را بار دیگر در مقاله اخیر خود مطرح کرده اند، جهت تداعی خاطر قسمت مهم آن نوشته را خدمت تقدیم میدارم:

قتل امیرحبيب الله از واقعات قبلی که در کشور و جنگ های برادر با برادر در گذشته ها فرق دارد. در این رویداد دستان نامرئی به مقصد یک تغییر مهم به نفع خود نقش ماهرانه را بازی کردند و پادشاه کشور را هنگام خواب و در یک محل دور دست با وجود کمر بند بزرگ امنیتی بدست ایجنت خود و با همکاری یاران خود بطور مرموز چنان عاملان به قتل رسانیدند که اثری از خود بجا نگذاشتند. ولی مرور زمان و پیدا شدن اسناد جدید گره های از این اسرار مرموز را اکنون باز میکند و باز نویسی تاریخ را در این مورد و واقعات مربوط به آنرا به یک ضرورت مبرم مبدل می سازد.

وقتی شاه امان الله از قتل پدر خود در کابل آگاهی یافت، طی یک اشتهار نامه به صراحت راجع به عاملان شهادت پدر خود از دو حالت نام برد که قتل: « یا به تحریک مدسین [دسیسه سازان] خارجه به وقوع آمده و یا از اغراض خننه [خانناهی] داخله که آنها از طرف چنان کسی خواهد بود که مدعی سلطنت باشد، تا آن مرحوم را از میان برداشته خود به جایش بنشیند». در اینجا اشاره به دسیسه سازان خارجی، بجز انگلیس ها هیچ کشور دیگر بوده نمی تواند.

در اینجا فوراً این سؤال مطرح میشود که چگونه انگلیس ها به فکر کشتن کسی می افتند که در بین دشمنان و افر آنها در افغانستان و نیز در قبایل سرحد آزاد، مهمترین و پر قدرت ترین دوست آنها بود که در راس قدرت افغانستان قرار داشت و از قتل او چه فائده و حاصلی برای انگلیس ها متصور بود؟

برای پاسخ به این سؤال باید توجه را به ملحوظاتی معطوف کرد که در سیاست های انگلیس در آنوقت مطمح نظر بود و آنها در بسا موارد منافع کوتاه مدت و آنی خود را قربان منافع طویل المدت خود کرده و بیشتر به آینده می اندیشدند تا به حال.

تا زمانیکه انگلیس ها زمام نیم قاره هند را در دست داشتند و "بازی بزرگ" بین دو قدرت رقیب - روس و انگلیس دوام داشت، افغانستان دچار آشوب خانه جنگی ها گردید و یک قسمت از ساحات شرقی امپراتوری درانی را چه بزور و چه در قید معاهدات از بدنه افغانستان جدا کردند و حتی می خواستند که سرحد هند برتانوی

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

را تا جنوب هندو کش وسعت دهند. اما شرایط سیاسی حاکم در آنوقت بین روس و انگلیس این نظر را تغییر داد و با شکست انگلیس ها طی جنگ های اول و دوم افغان - انگلیس امکان پیشرفت نظامی به روی آنها در افغانستان بسته شد و ناگزیر شدند افغانستان را به یک کشور حایل بین خود و روسها مبدل سازند.

افغانستان به حیث یک کشور حایل برای انگلیسها از اهمیت بسزا برخوردار بود و چون دیگر زمینه لشکرکشی برای آنها میسر نبود، لذا در آن فکر بودند که این کشور را زیر اداره یک حکومت قوی مرکزی و اما دوست و طرفدار خود نگهدارند که در امور داخلی آزاد و در امور خارجی وابسته به خود شان باشد. برای این هدف انگلیسها از زمان امیر عبدالرحمن خان سعی و تلاش داشتند و برای تداوم آن نیز همیشه در صدد اقدام بودند. در سال 1273 ش (1894م) وقتی جورج کرزن (بعداً لارد کرزن) از مریضی امیر عبدالرحمن خان آگاه شد، فوری به افغانستان سفر کرد و طی یک نشست از امیر که تا آنوقت نخواست به باره جانشین خود اظهار نظر کند، صریحاً پرسید که جانشین او کی خواهد بود؟ امیر راز دل خود را مبنی بر گماشتن سردار حبیب الله خان به او گفت. کرزن ظاهراً آرام شد. (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 292)

اما چون انگلیس ها بر احفاد امیر از جمله سردار نصرالله خان و فرزند ارشد او سردار حبیب الله خان چندان اعتماد نداشتند، لذا آنها از همان وقت در جستجوی یک بدیل مورد اطمینان و مطلوب خود برای سلطنت آینده افغانستان برآمدند که آن بدیل باید از سلاله محمدزائی، اما رقیب با دودمان امیر دوست محمد خان باشد. با این مأمول هیچ خانواده ای مساعدتر از خانواده سردار یحیی خان نبود.

وقتی مریضی امیر عبدالرحمن خان کسب شدت کرد، انگلیس ها در خفا کوشیدند تا موافقت امیر را مبنی بر مراجعت خانواده سردار یحیی خان از تبعید گاه شان در هند حاصل کنند. امیر در آخر عمر با اینکار موافقت کرد و همان بود که سردار موصوف با دو فرزند خود - هریک سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان به شمول خانواده سردار زکریا خان (برادر سردار یحیی خان) و همه فرزندان شان در سال 1901 از "دیره دون" هند که مدت 23 سال در آنجا زیر نظر انگلیسها در تبعید بسر می بردند و همه فرزندان شان در آنجا به دنیا آمده و بزرگ شده بودند، به وطن برگشتند. (برای شرح مزید در باره تقاضای برگشت به وطن و چگونگی آن گزارشات مفصل در سراج التواریخ، جلد چهارم، بخش اول، صفحه 503 - 505 و نیز صفحه 737 - 738)

بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان فضای خانواده گی بخصوص پس از ازدواج امیر حبیب الله خان با صبیبه سردار یوسف خان (محبوب سلطان نورالرحم - بعداً ملقب به علیا جناب) بسیار صمیمی گردید و هر دو برادر به حیث مصاحبان خاص امیر و فرزندان شان که بعضاً مکتب خوانده و تعلیم دیده و جوان بودند، هر یک به مقام های بلند دربار عزتتور حاصل کردند. از آن به بعد با زیرکی و احتیاط که خاصه این خانواده بود، ستاره اقبال همه جوانان شان خاصتاً محمد نادر خان فرزند دراک این خانواده که در سن جوانی به مقام عالی سپهسالاری ارتقا یافت و در راس قوای نظامی قرار گرفت، روبه عروج گذاشت و مدارج و مقام های نظامی و ملکی را در دوره امیر حبیب الله خان سراج الملة هریک از اعضای این خانواده به سرعت یکی پی دیگر پیمودند.

انگلیسها که اوضاع افغانستان را به وسیله گماشتگان خود به دقت زیر نظر داشتند و از اختلافات فکری بین رقبای قدرت در داخل خانواده سلطنتی و اعیان و بزرگان دربار آگاهی داشتند، بخصوص اختلاف نظر بین امیر و برادرش سردار نصرالله خان و نیز حمایت شهزاده عنایت الله خان از پدر و ضدیت با عم خود از یکطرف و نزدیکی سردار نصرالله خان با شهزاده امان الله خان با وجود تفاوت در شیوه های فکری شان از طرف دیگر مایه نگرانی آنها از آینده افغانستان بر طبق پالیسی های انگلیس می شد، آنهم وقتی متوجه شدند که موقف امیر حبیب الله خان در بین مردم روبه ضعف است و امیر امور اداره کشور را بدست فرزندان و برادر خود سپرده و خودش غرق در لذایذ زندگی گردیده و توازن مزاج خود را در اغلب موارد از دست داده و به یک شخص عصبی مزاج و اندک رنج مبدل شده است که در نتیجه همین خصوصیات حتی مخالفان دوبار تصمیم به کشتن او گرفته بودند و امیر از آن دو سوء قصد جان سلامت برد. این وضع انگلیس ها را بیشتر از پیش نگران آینده افغانستان ساخته بود.

انگلیس ها میدانستند که از جمله کسانی که پس از امیراحتمال بقدرت رسیدن شان از همه بیشتر است همانا سردار نصرالله خان نائب السلطنه و شهزاده امان الله خان عین الدوله میباشند که هر دو از جمله مخالفان سیطره انگلیس در افغانستان محسوب می شدند. انگلیسها در بین دو جانشین قوی امیر راهی دیگر نداشتند، جز اینکه از بین آنها یکی را برای آینده انتخاب نمایند. آنها میدانستند که شهزاده امان الله خان جوان جدی و صاحب اندیشه ملی است که در صورت رسیدن بقدرت نه تنها در برابر انگلیسها جهت استرداد استقلال قد علم خواهد کرد، بلکه افغانستان را به سمت یک تحول نوین سوق خواهد داد و راه دوستی با نظام جدید سوسیالیستی در روسیه را در پیش خواهد گرفت و نیز تحولات افغانستان نمونه ای برای آزادی خواهان هند برتانوی خواهد شد که اینکار روحیه ضد انگلیسی را در آن سرزمین تقویه خواهد کرد.

با این نگرانی و اندیشه انگلیس ها در این فکر بودند که بقدرت رساندن سردار نصرالله خان نائب السلطنه را با وجود ضدیتش در برابر خود و نفوذش در مناطق سرحد آزاد مرجح دانند، بخصوص اینکه او نظر به تعصب دینی هیچگاه بسوی روسها تقرب نخواهد جست، اما با وجود علمیت مرد نسبتاً ضعیف الاراده و فاقد شهامت و شجاعت بود، چنانکه بعداً دیده شد او در ظرف شش روز امارت خود با احساس کوچکترین فشار سه بار خواست خود را از سلطنت خلع کند. انگلیس ها به همین دلیل خواستند قبل از آنکه شهزاده امان الله خان به این مقام دست یابد، سردار نصرالله خان نائب السلطنه را به امارت افغانستان برسانند و اما در کنارش سپهسالار محمد نادرخان، برادران و بنی اعمامش را جا دهند و قدرت نظامی را کلاً در حیطه نفوذ آنها در آورند که در اینصورت برای مدتی نام از نصرالله خان و کام از خانواده مصاحبان و در راس شان سپهسالار محمدنادرخان باشد. به همین ترتیب طوریکه بعداً دیده شد، این هدف قدم بقدم تحقق پذیرفت و همین ها بودند که بعد از 40 سال انتظار (از زمان برگشت به وطن تا رسیدن به سلطنت) و تلاش صبورانه قدرت را در افغانستان به حمایت انگلیسها بدست گرفتند.

یقیناً در اینجا این سؤال مطرح میشود که چرا انگلیسها انتظار مرگ طبعی امیر را نکشیدند و در یک مرحله بسیار حساس برای قتل امیر دست بکار شدند؟ برای پاسخ به این سؤال میتوان بر علاوه نکات فوق از چند انگیزه دیگر نیز یادآور شد:

یک - طوریکه در بالا ذکر شد، امیر حبیب الله خان هئیت ترک، آلمان و اطریش را مدت هشت ماه بدون جواب به کابل نگهداشت تا در این مدت انگلیس ها را وادار به شناسائی استقلال افغانستان سازد، چنانچه امیر متعاقب ختم جنگ عمومی از انگلیس ها خواست تا نماینده امیر را در کنفرانس صلح پاریس جا دهند و او بتواند موضوع استقلال کشور را مطرح نماید و نیز بر علاوه ای کمک سالانه در حدود 20 میلیون کددار، مبلغ 60 میلیون کددار حق السکوت را (به قول غبار) بگیرد. با اخذ این تعهد از یکطرف و لزوم دید بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی از طرف دیگر انگلیسها پس از ختم جنگ خود را مکلف به ایفای تعهدات فوق در برابر امیر دیدند و چون آنها قلباً حاضر به شناسائی استقلال افغانستان نبودند و نیز نسبت ضعف اقتصادی ناشی از جنگ توان پرداخت مبلغ گزاف فوق الذکر را نداشتند، لذا خواستند با دگرگون ساختن اوضاع در افغانستان به اصطلاح "با یک تیر دو فاخته را شکار کنند" یعنی هم خود را از ایفای تعهدات فارغ گردانند و هم یک قدم خود را به برای تطبیق پلان اصلی خود نزدیکتر سازند.

دو - چنانکه گفته شد، در سالهای جنگ عمومی اول یک تعداد زیاد مردم در داخل افغانستان و هم در قبایل آزاد سرحد به تاسی از شرکت دولت عثمانی در جنگ و بر طبق درخواست "خلیفه المسلمین" که همانا سلطان عثمانی بود، در راه اندازی داعیه جهاد علیه انگلیس ها فعالیت میکردند. بخصوص با اوج گرفتن قیام ها و مقاومت های مردم قبایل آزاد که بیشتر به وسیله سردار نصرالله خان و همکارانش تقویه، تجهیز و تمویل می شد، انگلیس ها فکر میکردند که در پشت پرده دست امیر حبیب الله خان شریک است و کمتر به حرفهای او اعتماد داشتند، ولو که در ظاهر امیر از دوستی با آنها سخن می گفت و حتی بیطرفی افغانستان را به نفع انگلیس ها اعلام داشته بود.

علامه فیض محمدکاتب در زمینه گزارشات متعدد در سراج التواریخ دارد که ذکر هر یک در این مختصر نمی گنجد، اما میتوان آنرا بطور خلاصه چنین بیان کرد: امیر عبدالرحمن خان در خاموش کردن قیام ها و پاسخ های

توجه به گرانه به قبایل و علماء موفق بود و البته به هیچکس در درون قلمرو خود اجازه نمی داد که احساسات مردم کشور را علیه انگلیس ها برانگیزد، اما امیرحبیب الله خان در این وضع با آزمونی بسیار دشوار روبرو بود، از یکطرف باید مواد قرارداد را اولپندی (1905) را مراعات میکرد تا حامیان را دل سرد نکند و از طرف دیگر در داخل دربار او کسانی مثل سردار نصرالله خان و ناظر محمد صفرخان و حاجی عبدالرزاق خان بودند که به آتش قیام علیه انگلیس در سرحدات دامن می زدند و کار را برامیر روز بروز دشوارتر و عرصه را تنگ ترمی ساختند.

در عین حال اعلام حمایت مردمان تگاب و نجراب و کوه دامن و حتی کابل جهت پیوستن به قیام گران آن سوی دیورند، امیر را در موقفی قرار داد که ناظر محمد صفرخان و حاجی عبدالرزاق خان را زندانی کرد تا از پیوستن مردم با یکصد هزار نفر قیام کنندگان که در راس آن قبایل مهمند و افریدی قرار داشتند، منع کند و برای نظارت بر این امور خودش به جلال آباد رفت. با آنکه امیر در باب پابندی تمام به مواد و مفاد قرارداد را اولپندی ده ها نامه به سران قبایل و علمای که در تحریکات علیه انگلیس در آنجا فعال بودند، نوشت، اما سوء ظن انگلیس ها در مورد دخالت امیر و درباریان او در این قیام بر طرف نگردید و آنها بر امیر مشکوک بودند. همین طور مردم نیز امیر را به سرسپردگی و دوستی با انگلیس ها متهم میکردند و کینه او را به دل می گرفتند که به نظر فیض محمد کاتب این سوء اعتماد مردم چه در بین مردم قبایل و چه در داخل کشور بر امیریکی از موجبات قتل او را فراهم نمود. ناگفته نماند که انگلیس ها نیز با اقدامات نظامی و تشدد آمیز خود، مردم قبایل را در برابر خود به قیام وادار می ساختند و مردم با مشاهده ای شدت عمل انگلیسها خود بخود به قیام تحریک می شدند. (برای شرح مزید دیده شود: سراج التواریخ...، جلد چهارم - بخش سوم، صفحه 323 تا 326)

امیر نصرالله خان و درباریان پس از آنکه جسد امیر شهید را در گوشه غربی ضلع غرب و جنوب میدان گلف... دفن کرده، هنگام شام در باغ شاهی مراجعت نمود، «به میرزا محمد عمرخان کشمیری منشی حضور خود که از فوت میرزا عبدالحسین خان قزلباش به این رتبه نائل و واصل آمده بود، امر کرد که نامه ای مشعر بر قتل امیر مرحوم و بر حال و برقرار بودن معاهده او که در بین دولتین افغانستان و انگلیس مرتبط و منعقد است، به نام وایسرای کشور هند مبنی بر بیعت خاندان شاهی و معین السلطنه و عامه رجال دولت و علماء و اعیان ملت بر امارت او رقم کند. و این امر را نموده خودش در ورندۀ عمارت بزرگ بر کرسی امارت نشسته... پس از ساعتی میرزا محمد عمر خان نامه ای را که به نام وایسرای، مأمور رقم کردن شده بود، نوشته حاضر آورد و به امضای خاص رسانیده...» (صفحه 641 - 642)

قابل توجه اینست که سردار نصرالله خان با تمام ضدیت که با انگلیسها در گذشته داشت، به مجرد رسیدن به امارت بنابر توصیه دوستان و فادار به انگلیس یکصد و هشتاد درجه تغییر موقوف داده معاهده ای تحت الحمایگی را که امیر قبلی در سال 1905 م با انگلیسها امضا کرده بود، تائید نمود و خواست بدینوسیله استرداد استقلال کامل کشور را بار دیگر در بدل حمایت انگلیس و پرداخت مبالغ مستمری به معامله بکشاند تا در قبال آن پایه های سلطنت خود را استحکام بخشد.

بنابراین دلایل فوق انگلیسها هم بر طبق منافع کوتاه مدت شان و نیز برای زمینه سازی برای اهداف درازمدت یعنی جانشین ساختن یک رژیم دوست با خود در افغانستان با قتل امیر در ایجاد یک تحول اقدام دارند و اینکه این قتل بوسیله یک ایجننت کار آزموده شان طوری صورت گیرد که نه اتهام را مستقیماً متوجه شخصیت های مورد نظر شان سازد و در عین زمان از عروج شهزاده امان الله به سلطنت جلوگیری نمایند. اما چرخ زمان روی تصادف طور دیگر به گردش افتاد و آنچه را انگلیس ها از آن در تشویش و نگرانی بودند، رخ داد و شهزاده امان الله بقدرت رسید و بساط امارت شش روزه امیر نصرالله با وجود آمادگی های مندرج فقرات ده گانه میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در جهت اقدامات نظامی برای سرنگونی امیر امان الله خان طرح کرده بود، به ناکامی گرائید و امیر نصرالله خان از امارت به نفع امان خان استعفی داد و با دو شهزاده دیگر هریک سردار عنایت الله خان و سردار حیات الله خان به امان الله خان بیعت نمودند و هر سه عازم کابل شدند.

اشتباه است اگر این واقعت ها را که در اسناد بدست آمده، مخصوصاً جلد چهارم کتاب سراج التواریخ که عمداً سالها قبل از آرشیف ریاست دارتالیف وزارت معارف ناپدید گردید و در سال 1386 ش دستنویس اصلی

آن از نزد خانواده مرحوم فیض محمد کاتب بدست آمد و در سال 1390ش در سه بخش قطور در کابل به چاپ رسید و دیگر اسناد رسمی مربوط آرشیف های لندن و هندبرتانوی که در این سالها از قید محرمیت آزاد و در دسترس محققان قرار گرفته اند، از نظر دور داشت و صرف به زبان و فحوای کتاب "نادر افغان" و امثال آن اتکاء کرد و سایر نظریات را به حیث "تیوری توطئه" وانمود ساخت.

اینکه انگلیس ها چگونه و از کدام طرق و امکانات در تطبیق پلانهای خود قدم بقدم در افغانستان اقدام کرده اند، اخیراً جنابداکتر صاحب عبدالرحمن زمانی طی مقاله اخیر خود توضیحات عمیق و همه جانبه را ارائه داشته اند که میتواند به حیث کلید برای دریافت جواب به اینگونه سؤالا محسوب شود، البته نه برای کسانی که مرغ شان فقط یک لنگ دارد.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم